

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِ مُحَمَّدٍ وَّعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

ادبیات فارسی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه حرفه‌ای

وزارت آموزش و پرورش

سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور

برنامه‌ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: معاونت برنامه‌ریزی آموزشی و توان‌بخشی
گروه برنامه‌ریزی آموزشی و درسی دوره اول و دوم متوسطه حرفه‌ای
نام کتاب: ادبیات فارسی - پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه حرفه‌ای - کد ۵۱۲۰۳۱

مؤلفان: عشرت لطفی، محبوبه ضرغام پور، هاجر عمل صالح، شهربانو میرزایی، معصومه والی و آزیتا محمودپور

ویراستار: افسانه حبیب‌زاده‌کلی

مدیریت امور فنی و چاپ: احمدرضا امینی

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: اداره‌کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
تهران - خیابان ایرانشهرشمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱ - دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶ - کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

وبسایت: www.chap.sch.ir

امور فنی: زهرا محمد نظامی

امور فنی رایانه‌ای: حمید ثابت کلاچاهی، ناهید خیام‌باشی

تصحیح: فاطمه گیتی‌جبین

مدیر امور هنری: فاطمه رادپور

تصویرگران: نیره تقوی، فریبا بندی، لیدا طاهری، رویا بیژنی، حدیثه قربان، امیر نساجی

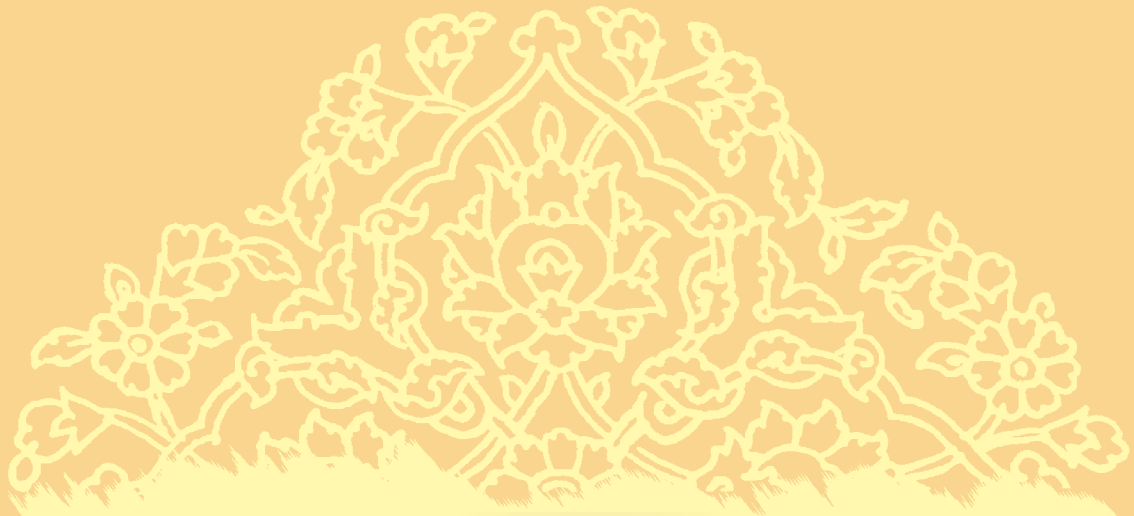
طراح جلد: محمدحسن معماری

طراح گرافیک و صفحه‌آرا: حسین وهابی

ناشر: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران: تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج -
خیابان ۶۱ (داروپخش) تلفن: ۵-۴۴۹۸۵۱۶۱، دورنگار: ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی: ۱۳۹-۳۷۵۱۵
چاپخانه: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ نهم ۱۴۰۲

شابک: ۹۶۴-۰۵-۱۶۸۵-۶



بسمه تعالی

فرایند تولید برنامه درسی مجموعه فعالیت‌های نظام‌مند و طرح‌ریزی شده‌ای است، که تلاش دارد ابعاد چهارگانه زیر نظام برنامه درسی (طراحی، تدوین، اجرا و ارزشیابی) را در یک فعالیت منسجم، هماهنگ با غایت و اهداف نظام تعلیم و تربیت رسمی سازماندهی نماید.

در تدوین محتوای کتب دانش‌آموزان با نیازهای ویژه که بخشی از فرایند برنامه‌ریزی درسی است، سعی شده تا ملاحظات ساحت‌های تربیتی حاکم بر فلسفه تعلیم و تربیت که ناظر بر رشد و توانمندی دانش‌آموزان برای درک و فهم دانش پایه و عمومی، کسب مهارت‌های دانش‌افزایی، به‌کارگیری شیوه تفکر علمی و منطقی، توان تفکر انتقادی، آمادگی جهت بروز خلاقیت و نوآوری و نیز کسب دانش، بینش و تفکر فناورانه برای بهبود کیفیت زندگی است، مورد توجه قرار گیرد. این محتوا با فراهم نمودن فرصت‌های مناسب برنامه درسی ضمن تأکید بر انعطاف در عین ثبات و همه‌جانبه‌نگری و توجه به هویت ویژه متریبان با نیازهای خاص، زمینه‌ساز دستیابی دانش‌آموزان به کسب شایستگی‌های لازم (توانمندی‌ها، مهارت‌ها) می‌باشد.

امید است این محتوا در تحقق اهداف مؤثر باشد و معلمان عزیز و گرامی با بهره‌گیری از این کتاب بتوانند فراگیران را در دستیابی به صلاحیت‌های فردی و اجتماعی یاری نمایند.

این کار بزرگ حاصل همکاری صمیمانه کارشناسان سازمان آموزش و پرورش کودکان استثنایی و گروه‌های تألیف کتاب‌های درسی می‌باشد، شایسته است از تلاش و مساعی این عزیزان و همکاران سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت متبوع که در مراحل چاپ و آماده‌سازی ما را یاری داده‌اند، تقدیر و تشکر نماییم.

در اینجا از همه همکاران و صاحب‌نظران درخواست می‌نمایم، تا نظرات و پیشنهادهای خود را در خصوص این محتوا به این سازمان منعکس نمایند.

معاون وزیر و رئیس سازمان

آموزش و پرورش استثنایی کشور

همکار گرامی

خدا را سپاس می‌گوییم که توانستیم کار تهیه و تولید کتاب فارسی را بر اساس آخرین دستاوردهای آموزشی به انجام برسانیم، امیدواریم که ره آورد آموزش این کتاب‌ها بهبود رشد و اعتلای آموزش این گروه از دانش‌آموزان باشد و همت بلند شما افق‌های تازه و روشنی را فرا روی ما بگشاید.

در استفاده از این کتاب که با ساخت، رویکردی نو تألیف شده است به نکات زیر توجه کنید:
۱- در کتاب به هر چهار مهارت زبانی (گوش دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن) به یک میزان توجه شده است.

۲- در هر فصل دو درس گنجانده شده است. که ساختار حول موضوعات (تحمیدیه، نهادهای، سرزمین من، ادبیات پایداری، ادبیات حماسی، ادبیات تعلیمی، ادبیات جهان و نیایش) شکل گرفته است.

۳- در هر درس فعالیت‌های مختلفی پیش بینی شده که عبارتند از: خودآزمایی شفاهی، خودآزمایی کتبی، کارگروهی.

۴- به منظور کمک به تقویت خط دانش‌آموزان و توانایی خواندن نویسی توسط آنان در این کتاب از دو نوع خط استفاده شده است یکی خط خواندن و دیگری خط نوشتن. خط خواندن همان خطی است که بسیاری از کتاب‌های درسی با آن نوشته می‌شود و خط نوشتن خطی است که نوشتن تحریری را به دانش‌آموزان آموزش می‌دهد. برای نوشتن خط تحریری نیاز به آموزش جداگانه نیست. بلکه مبنای تمرین عملی دانش‌آموز و نمونه برداری از روی کتاب است. بنابراین، ضرورتی برای برگزاری کلاس آموزش خط نیست.

۵- از همکاران محترم درخواست می‌شود قبل از تدریس کتاب، کتاب راهنمای معلم را به دقت مطالعه نمایند.
۶- در حین ارزش‌یابی در طول سال تحصیلی، به هر چهار مهارت به یک میزان توجه شود تا ارزش آن‌ها به یک نسبت حفظ شود.

۷- لازم است دبیران گرامی، خانواده‌ها را با کتاب و روش‌های آموزش آن آشنا کنند تا هماهنگی آموزشی بین خانه و مدرسه ایجاد شود.



فہرست

۸ درس اوّل : خدا

فصل اوّل: نهادها

۱۲ درس دوم : بیمہ

۱۶ درس سوم : بہزیستی

فصل دوم: سرزمین من

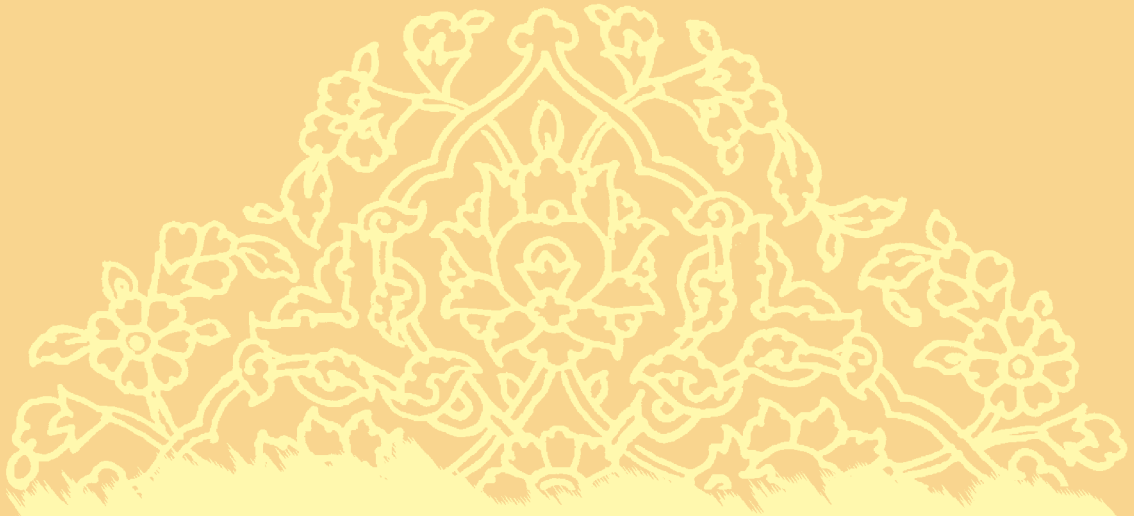
۲۲ درس چہارم : خوزستان

۲۶ درس پنجم : یزد

فصل سوم: ادبیات پایداری

۳۲ درس ششم : سفرہی رنگین

۳۶ درس ہفتم : ای آزادی



فصل چهارم: ادبیات حماسی

درس هشتم: ضحاک ماردوش (۱) ۴۲

درس نهم: ضحاک ماردوش (۲) ۴۶

فصل پنجم: ادبیات تعلیمی

درس دهم: روباه بی دست و پا ۵۲

درس یازدهم: خواب حاکم ۵۶

فصل ششم: ادبیات جهان

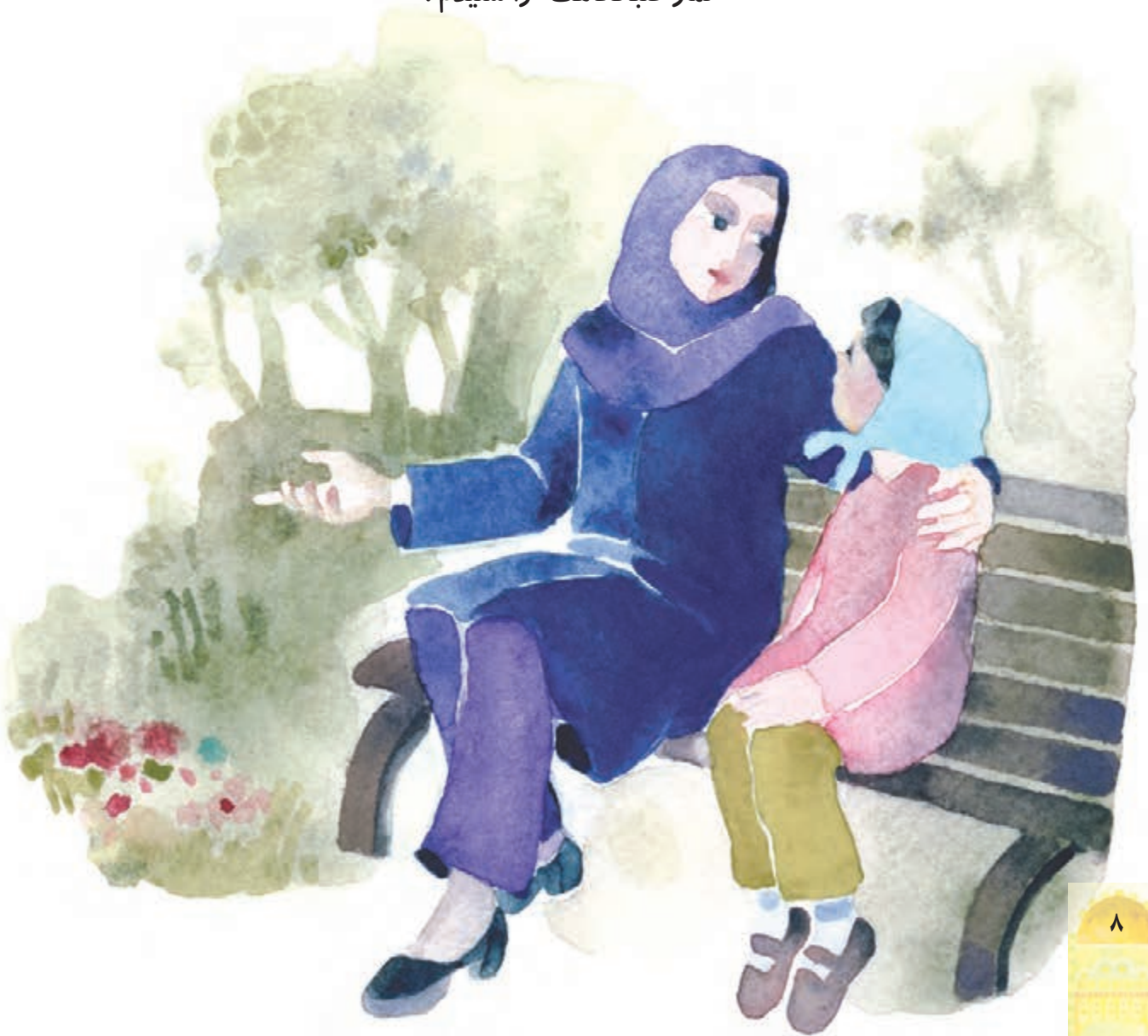
درس دوازدهم: پسر فداکار ۶۴

درس سیزدهم: سه آرزو ۶۸

درس چهاردهم: نیایش ۷۴

خدا

به مادر گفتم : « آخر، این خدا کیست ؟
 که هم در خانه‌ی ما هست و هم نیست .
 تو گفتی مهربان تر از خدا نیست .
 دمی * از بندگان خود جدا نیست .
 چرا هرگز نمی آید به خوابم ؟
 چرا هرگز نمی گوید جوابم ؟
 نماز صبحگاهت * را شنیدم .

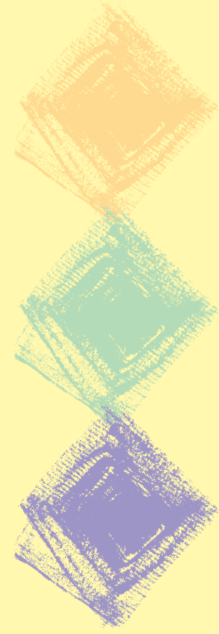
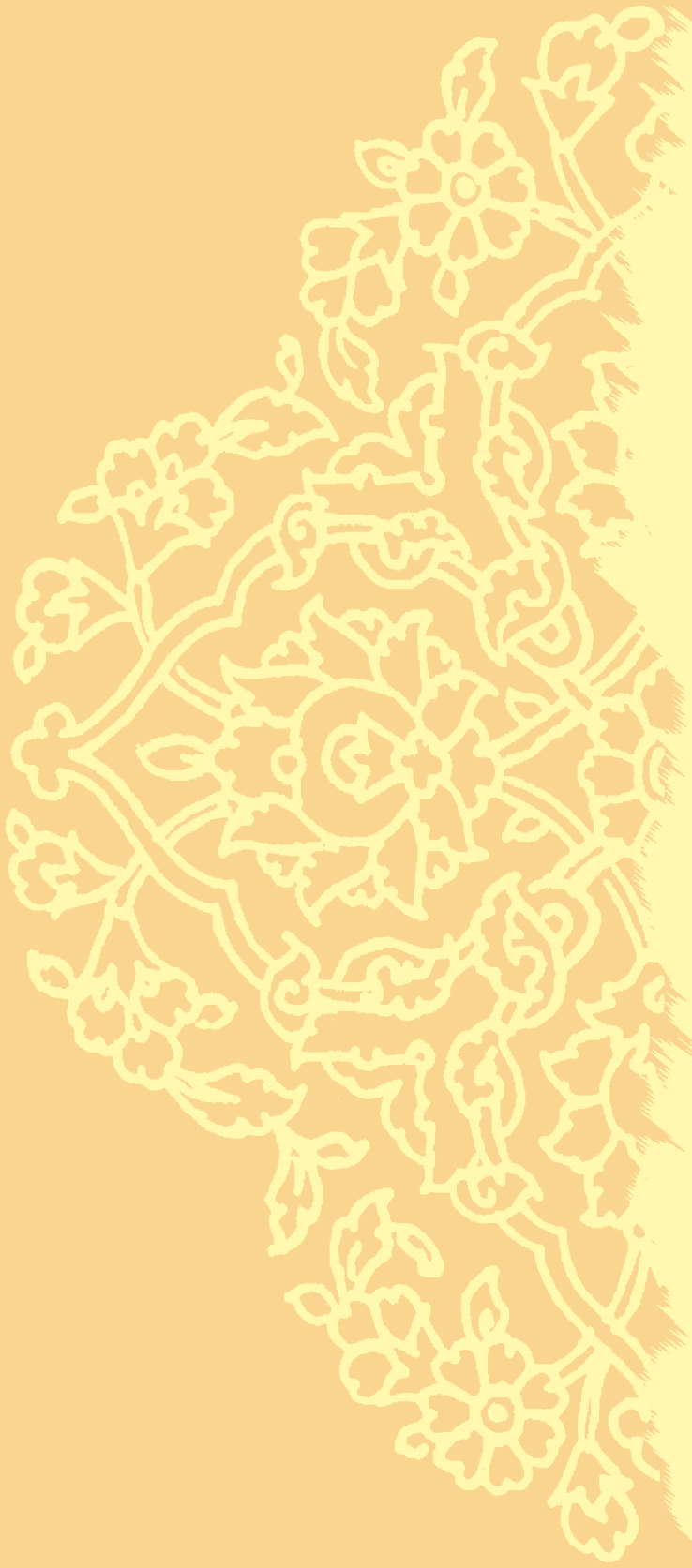


تو را دیدم، خدایت را ندیدم.
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی* یک چند
خدا در رنگ و بوی گل نهان* است.
بهار و باغ و گل از او نشان است.
خدا در پاکی و نیکی است، فرزند!
بُود* در روشنایی‌ها خداوند.»

پروین دولت آبادی

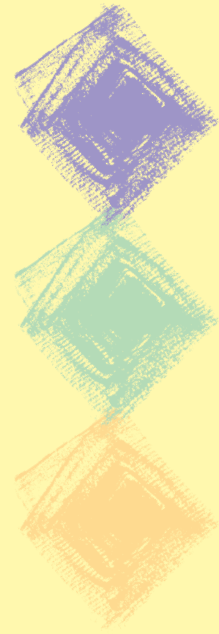






فصل اوّل

نہادھا



بیمه

آن شب مریم و خانواده‌اش به اخبار تلویزیون نگاه می‌کردند. آن‌ها خانه‌ای را دیدند که در آتش می‌سوخت و افراد آن خانه، با اندوه* خاموش کردن آتش را نگاه می‌کردند. مریم بسیار

دفتر بیمه



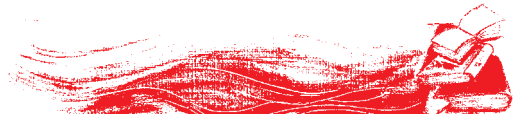
ناراحت شد و از پدرش پرسید: « حالا، این خانواده که خانه‌ی آن‌ها در آتش سوخته است، چه کار می‌کنند؟ » پدر پاسخ داد: « دخترم، اگر آن‌ها قبلاً خانه‌ی خود را بیمه کرده باشند، مشکل کم‌تری خواهند داشت؛ چون بیمه خسارت‌های* آتش سوزی را به آن خانواده پرداخت می‌کند. »

مریم پرسید: « بیمه یعنی چه؟ » پدر گفت: « بیمه مانند قلکی است که مردم پول‌هایشان را در آن پس انداز می‌کنند تا روزی که به آن پول نیاز داشتند، بتوانند از آن استفاده کنند؛ با این تفاوت که به جای قلک در همه جای دنیا شرکت‌های بیمه وجود دارد که مردم می‌توانند خود، خانه، ماشین و حتی وسایل زندگی را با پرداخت مقداری پول در سال بیمه کنند، بنابراین، اگر اتفاقی بیفتد آن‌ها می‌توانند خسارت حوادث* را از آن شرکت دریافت کنند. »

پدر کارت بیمه‌ی حوادث دانش‌آموزی مریم را به او نشان داد و گفت: « همه‌ی والدین هنگام ثبت نام فرزندشان در مدرسه، با پرداخت مبلغی فرزند خود را به مدت یک سال تحصیلی بیمه می‌کنند تا در صورت بروز*، حادثه* هزینه‌ی* درمان را از شرکت بیمه دریافت کنند. » مریم با شنیدن صحبت‌های پدرش خوش حال شد و از خدا خواست تا خانواده‌ی او که خانه‌ی خود را در آتش سوزی از دست داده بودند، قبلاً بیمه شده باشند.

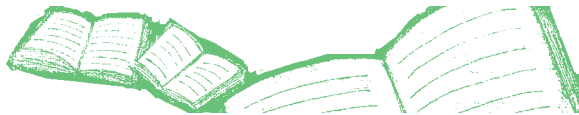


خودآزمایی شفاهی



- ۱- مریم و خانواده اش از اخبار تلویزیون چه صحنه‌ای را دیدند؟
- ۲- شرکت‌های بیمه چه نوع خسارت‌هایی را پرداخت می‌کنند؟
- ۳- دانش‌آموزان از چه نوع بیمه‌ای استفاده می‌کنند؟
- ۴- به نظر شما، بیمه چگونه به افراد کمک می‌کند؟

خودآزمایی کتبی



- ۱- چهار جمله از درس را انتخاب کنید و بنویسید.

.....

.....

.....

.....

- ۲- کلمه‌های زیر را مانند نمونه بنویسید.

نمونه: **وظیفه** ← **وظایف**

حادثه ←

خبر ←

موقع ←

فکر ←

۳- با شنیدن کلمه‌ی « بیمه » به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟ آن‌ها را بنویسید.

.....

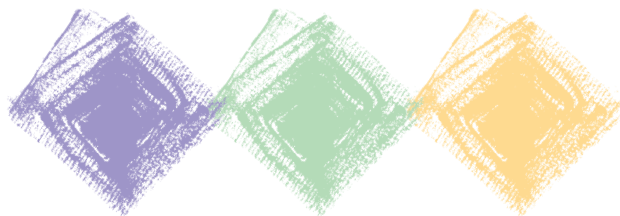
.....

.....

.....



خانواده‌ی شما از چه بیمه‌هایی استفاده می‌کنند؟ در مورد آن‌ها با دوستانتان گفت و گو کنید.



بهزیستی

به مناسبت هفته‌ی «بهزیستی» از طرف مدرسه برای بازدید* به نمایشگاه سازمان بهزیستی رفتیم. راهنمای نمایشگاه، ما را با تاریخچه و هدف‌های این سازمان آشنا کرد. او گفت:

«سازمان بهزیستی در سال ۱۳۵۹ با تلاش شهید دکتر فیاض‌بخش تشکیل شد و هدف آن، خدمت به نیازمندان، خانواده‌های بی‌سرپرست و افراد معلول* است.» سپس همراه راهنما برای دیدن غرفه‌ها* به راه افتادیم. مردم زیادی برای بازدید به نمایشگاه آمده بودند. در برخی از غرفه‌ها، کارهای دستی افراد تحت حمایت* سازمان بهزیستی، به نمایش گذاشته شده بود. هم چنین، در بعضی از غرفه‌ها پوسترهایی* بود که خدمات سازمان بهزیستی؛ مانند پیشگیری از معلولیت‌ها و اعتیاد، خدمات گفتاردرمانی، مشاوره‌های خانوادگی، مددکاری اجتماعی و آموزش‌های حرفه‌ای را نشان می‌داد. ما، دانش‌آموزان کلاس، همراه راهنما به غرفه‌ی قالی بافی رفتیم. در آن جا چند نفر مشغول بافتن فرش زیبایی بودند. راهنما گفت: «سازمان بهزیستی با آموزش حرفه‌ها و فراهم آوردن امکانات، شرایطی را به وجود می‌آورد تا افراد تحت حمایت این سازمان بتوانند زندگی خوبی داشته باشند.»

هم چنین او در ادامه گفت: «از فعالیت‌های دیگر سازمان بهزیستی، پرداخت کمک هزینه‌ی تحصیلی و آموزشی به دانش‌آموزان بی‌سرپرست، معلول و کمک‌های مالی مانند وام مسکن، هزینه‌ی ازدواج، تهیه‌ی وسایل ضروری زندگی برای افراد نیازمند است.»

آن روز برای ما دانش‌آموزان روز به یادماندنی بود؛ چون با سازمان بهزیستی آشنا شدیم. این سازمان تلاش می‌کند با همکاری و همدلی* زندگی بهتری را برای انسان‌ها فراهم کند.



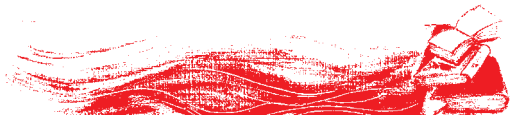
سازمان بهزیستی

خدمات بهزیستی
پیشگیری از معلولیت‌ها و اختلال
خدمات گفتار درمانی
مشاوره‌های خانوادگی
توانمندسازی حرفه‌ای

سازمان بهزیستی

پشتگیری از معلولیت‌ها و اختلال
خدمات گفتار درمانی
مشاوره‌های خانوادگی
توانمندسازی اجتماعی و آموزش‌های حرفه‌ای

خودآزمایی شفاهی



- ۱- نمایشگاه به چه مناسبتی برگزار شده بود؟
- ۲- دانش آموزان از چه غرفه‌ای بازدید کردند؟
- ۳- دو مورد از فعالیت‌های سازمان بهزیستی را نام ببرید.
- ۴- نظر شما در مورد سازمان بهزیستی چیست؟

خودآزمایی کتبی



- ۱- به تصویر زیر نگاه کنید و در مورد آن چند جمله بنویسید.



.....

.....

.....

.....

- ۲- معنی کلمه‌های زیر را بنویسید.

..... : همدلی : همدلی

..... : خسارت : خسارت

..... : هزینه : هزینه

۳- برای هر کلمه دو جمله بنویسید.

نمایشگاه :

.....

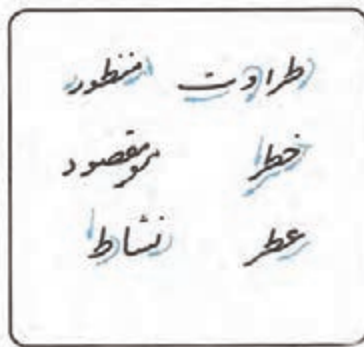
شهید :

.....

قالی بافی :

.....

نقطه چین ها را، کامل کن.



طراوت منظور
خطا مقصود
عطر نشاط
پررنگ کن :

طراوت منظور نشاط عطر نشاط مقصود

ماندگوش، نویس :

طراوت منظور نشاط بساط خط عطر شایسته مقصود

کار گروهی



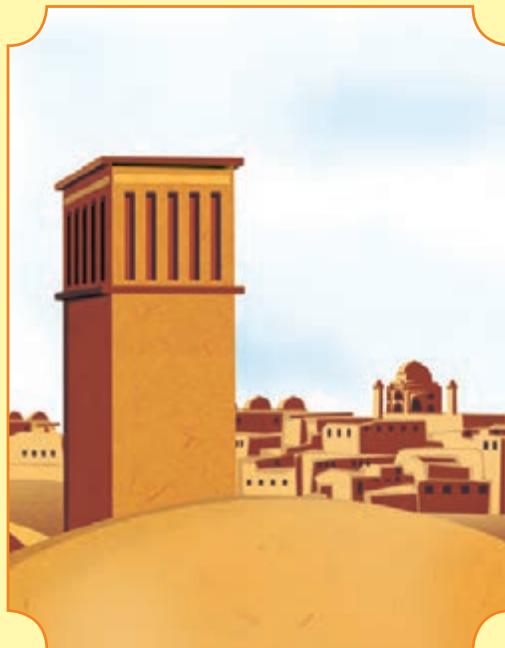
به همراه معلم خود، به اداره‌ی بهزیستی نزدیک مدرسه‌تان بروید و گزارشی کوتاه از بازدید

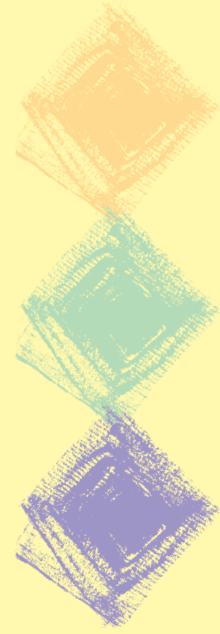
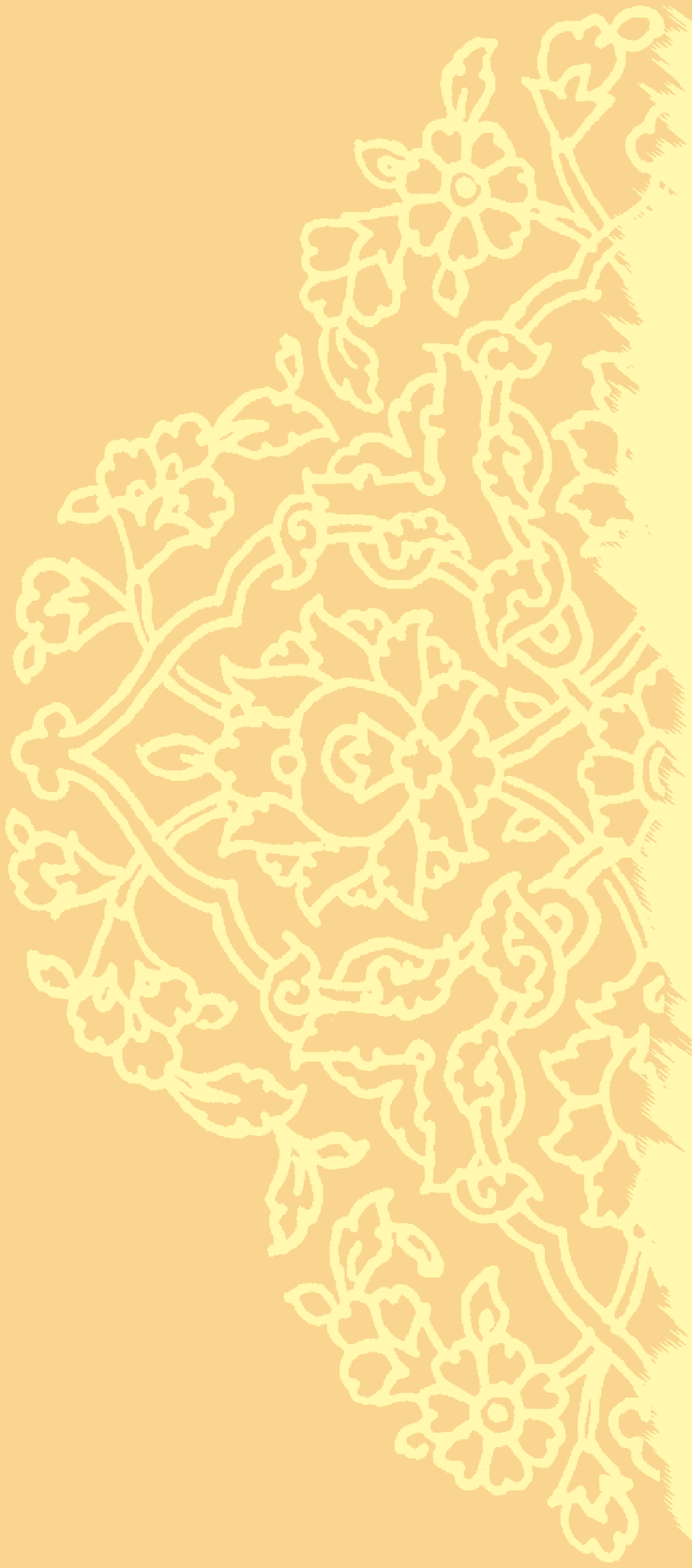
خود بنویسید.

.....

.....

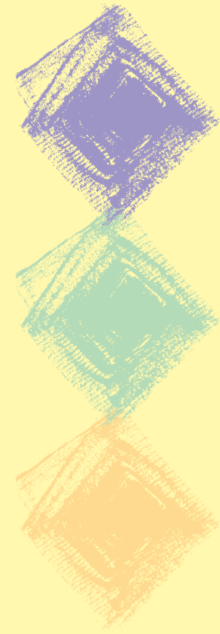
.....





فصل دوم

سرزمین من



خوزستان

امروز قرار است ما دانش آموزان به استان خوزستان سفر کنیم، البته نه با اتوبوس و قطار، بلکه با دیدن فیلمی از شهرهای استان خوزستان. این سفر شروع بسیار زیبایی داشت. دشت‌هایی پر از گل نرگس، رودهای طولانی و پر آب، کشتزارهای نیشکر و نخلستان‌های* خرما توجه همه‌ی ما را به خود جلب کرده بود.

در فیلم با بندر* بزرگ خرمنشهر آشنا شدیم. این بندر با کشورهای دیگر جهان ارتباط دارد. معلم در ادامه توجه ما را به چاه‌های نفت و کشتی‌های صید ماهی و میگو جلب کرد و گفت: «بچه‌ها این استان به دلیل داشتن منابع* نفت و گاز، یکی از استان‌های مهم ایران است. استان خوزستان به دلیل پر آبی و سرسبزی، از جمله مراکز مهم دام پروری ایران است. هم‌چنین بنای زیبا و قدیمی آرامگاه* دانیال‌نبی



نخلستان خرما

آرامگاه دانیال نبی



از آثار تاریخی این استان است که در تپه‌های شوش قرار دارد. سپس به شهر دزفول سفر کردیم، این شهر با درختان تنومند* و سرسبزش زیبایی خاصی* به استان بخشیده است. در قسمت‌های دیگر فیلم، شهرهای زیادی از جمله شهرهای آبادان، خرمشهر و... را که بر اثر جنگ ویران شده* بودند، را دیدیم. در این لحظه، معلم گفت: «بچه‌ها، مردم خوزستان

بندر خرمشهر در زمان جنگ

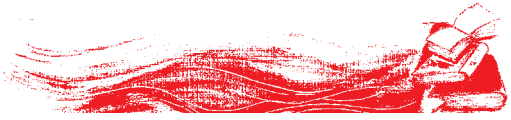


سختی‌های زیادی را در جنگ ایران و عراق تحمل کردند*، اما آن‌ها با تلاش و پشتکار توانستند این استان را دوباره آباد کنند و با شجاعت، نام آن را برای همیشه در تاریخ زنده نگاه دارند.» بعد از پایان یافتن فیلم، همه‌ی بچه‌ها به داشتن چنین استانی با این همه زیبایی، نعمت و مردمان دلور*، افتخار کردند.

بندر خرمشهر بعد از جنگ

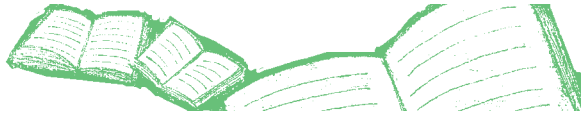


خودآزمایی شفاهی



- ۱- چرا خوزستان یکی از استان‌های مهم ایران است؟
- ۲- بنای زیبا و قدیمی آرامگاه دانیال نبی در کدام شهر قرار دارد؟
- ۳- دو شهر از شهرهای استان خوزستان را نام ببرید.
- ۴- شما چگونه می‌توانید به پیشرفت کشور خود کمک کنید؟

خودآزمایی کتبی



۱- جمله‌های زیر را با توجه به کلمه‌ی داده شده، مانند نمونه تغییر دهید.

نمونه : پنج شنبه‌ها درس فارسی داریم. (کی)

کی درس فارسی داریم؟

● من دو خواهر دارم. (چند)

؟

● دیروز با علی و حسن به سینما رفتیم. (کجا)

؟

● سارا به مدرسه نیامد. (چرا؟)

؟

۲- مانند نمونه، کلمه‌های جدید بسازید.

مند - گر - خانه - گزار - گاه

نمونه: کار + گر ← کارگر

کار + گاه ← کارگاه

..... ← نماز +

..... ← نماز +

..... ← توان +

..... ← توان +

..... ← دانش +

..... ← دانش +

..... ← آرایش +

..... ← آرایش +

۳- مخالف کلمه‌های زیر را بنویسید.

پایان :

پر آب:

ویران :

ثروتمند :

دشمن :

سختی:

کار گروهی



از روی نقشه‌ی ایران شهرهای خوزستان را پیدا کنید، آن‌ها را بنویسید و در کلاس بخوانید.

.....

.....

.....

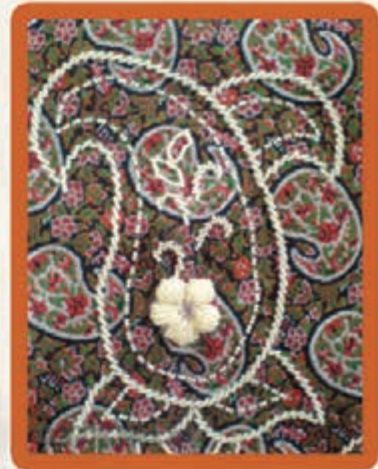
.....

یزد

بچه‌ها با شور و شوق* فراوان دور یک میز نشسته بودند و روزنامه‌ی دیواری درست می‌کردند. زینب، مریم و زهرا جزء گروه اول بودند؛ زینب که خط زیبایی داشت مشغول نوشتن آیه‌ای از قرآن بود، مریم هم در گوشه‌ای از روزنامه نقاشی‌های زیبایی می‌کشید و زهرا در مورد شهر خود این‌طور نوشت:

«یزد یعنی، پاک و مقدّس. یزد یکی از اولین شهرهای ایران بود که مردم آن مسلمان شدند. مردم یزد در منطقه‌ی کویری و خشک زندگی می‌کنند. آن‌ها یاد گرفته‌اند که چگونه در هوای گرم و خشک و با کم‌آبی زندگی کنند. مردم یزد با ایجاد قنات، آب را از کیلومترها دورتر به محل زندگی خود می‌آورند. قنات یک راه زیرزمینی است که از روستا تا نزدیکی مناطق* کوهستانی ادامه می‌یابد و به این ترتیب، آب شیرین از دامنه‌ی کوه به روستا می‌رسد.

مردم یزد برای دور شدن از گرما و استفاده از هوای خنک، در ساختمان‌ها بادگیر* درست می‌کنند. بادگیر باعث خنک شدن هوای داخل ساختمان می‌شود با وجود بادگیر، افراد خانه دیگر به پنکه و کولر نیازی ندارند. مردم یزد طبیعت گرم و خشک و بی‌آب این منطقه را به محیطی با صفا و قابل سکونت* برای زندگی تغییر داده‌اند. آن‌ها با گل و



خاک بهترین و زیباترین ساختمان‌ها را ساخته‌اند؛ زیرا خشت* و گل تنها مصالحی* است که در مقابل آب و هوای خشک یزد مقاومت می‌کند*.

صنایع دستی مردم یزد ترمه بافی، قالی بافی و سفال‌گری است. مردم یزد، در پختن شیرینی مهارت* زیادی دارند. از شیرینی‌های خوش مزه ی یزد می‌توان «باقلوا»، «قُطاب» و «پشمک»

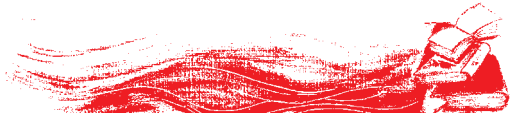
را نام برد. زهرا بعد از معرفی شهر یزد عکس‌های زیبایی را که بچه‌ها به او داده بودند، در روزنامه‌ی دیواری چسباند. وقتی روزنامه‌ی دیواری تمام شد، بچه‌ها از تلاش و همکاری با یکدیگر خوش‌حال بودند. آن‌ها امیدوار بودند که گروه‌شان در مسابقه برنده شود.

به نام خدا

زیبایی‌های شهر یزد

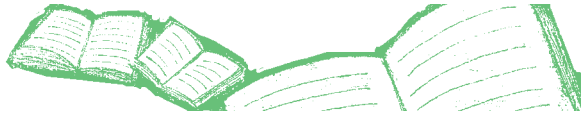


خودآزمایی شفاهی



- ۱- بچه‌ها در حال انجام دادن چه کاری بودند؟
- ۲- مردم یزد چگونه آب شیرین را به شهر خود می‌آورند؟
- ۳- چند شیرینی معروف یزد را نام ببرید.
- ۴- نظر شما در مورد شهر یزد چیست؟

خودآزمایی کتبی



۱- کلمه‌های زیر را مانند نمونه کامل کنید.

یزد - خانه - مریم - میوه

نمونه: کتاب + مریم ← کتابِ مریم

شهر + ←

آب + ←

دیوار + ←

۲- جمله‌ها را با «اگر» به هم وصل کنید، سپس تغییرات لازم را انجام دهید.

مثال: ۱- پول‌هایت را جمع کن.

● اگر پول‌هایت را جمع کنی می‌توانی یک توپ بخری.

۲- می‌توانی یک توپ بخری.

۱- تمرین‌هایت را حل کن.

..... ●

۲- درس را یاد می‌گیری.

۱- تلاش کن .

..... ●

۲- موفق می‌شوی.





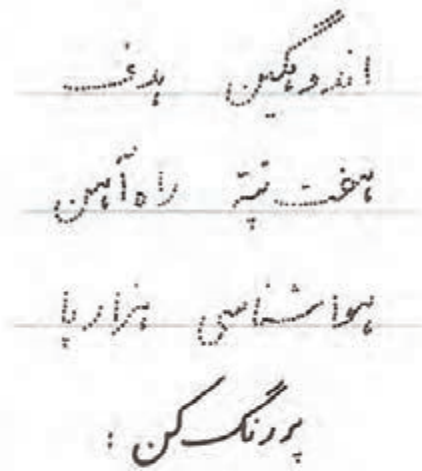
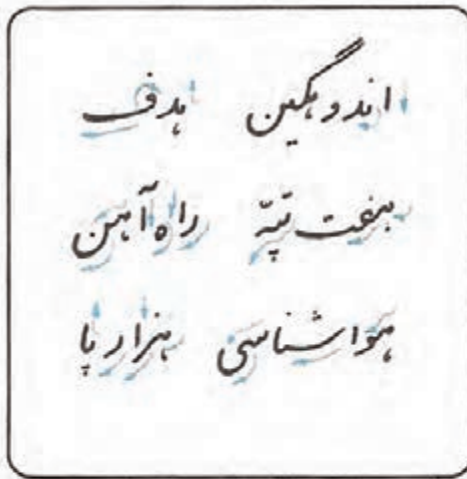
۳- با دیدن تصویر زیر، به یاد چه چیزهایی می افتید؟

.....

.....

.....

۴- نقطه چین ها را کامل کن.



مانند نوشتن، بنویس :

اندوگین هدف هزارپا بمفت تپه راه آهن هواشناسی

کار گروهی



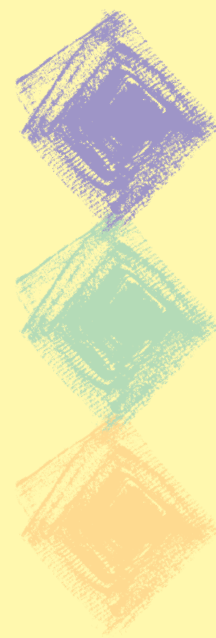
با کمک دوستانتان در کلاس، یک روزنامه‌ی دیواری در مورد شهری که در آن زندگی می‌کنید، درست کنید.





فصل سوم

ادبیات پایداری



سفره‌ی رنگین

حاج * همت

خسته از

راه رسید و با

هم‌زمانش * کنار سفره

نشست تا غذا بخورد. اولین

قاشق غذا را که برداشت، پرسید:

«بسیجی * ها شام چه می‌خورند؟» یکی از

بچه‌ها گفت: «باقالی پلو» حاجی کمی سکوت

کرد و گفت: «با تن ماهی؟» کسی که غذا را آورده

بود، گفت: «قرار است فردا برای نهار به آن‌ها تن ماهی

بدهند.» حاجی تا این جمله را شنید، قاشق غذا را داخل ظرف خالی

کرد و گفت: «پس من هم فردا تن ماهی می‌خورم.»

این رزمنده‌ی * بزرگ، محمد ابراهیم نام داشت: او در شهر قمشه واقع در استان

اصفهان در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. محمد در پنج سالگی نماز خواندن را آموخت و

در هفت سالگی به مدرسه رفت. او مجبور بود برای تأمین * مخارج * تحصیلش کار کند. محمد

بعد از گرفتن دیپلم به سربازی رفت. در همین سال‌ها بود که با امام و عقاید * ایشان آشنا شد.

او پس از سربازی، شغل معلّمی را انتخاب کرد و از هر فرصتی * برای معرفی امام و انقلاب

به دانش‌آموزان استفاده می‌کرد.

شهید * همت در سال ۱۳۶۱ برای مبارزه با دشمن به جبهه * رفت و فرماندهی لشکر ۲۷

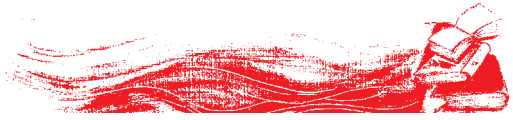
محمد رسول الله (ص) شد. سرانجام، این سردار دلور در آخرین روزهای سال ۱۳۶۲ در عملیات

خیبر به شهادت رسید. او با جوانمردی‌ها *، دلوری‌ها و از خودگذشتگی‌هایش * برای همیشه در

دل مردم ایران جاودانه * خواهد ماند.

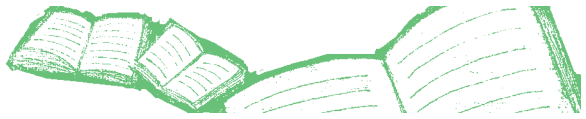


خودآزمایی شفاهی



- ۱- این درس در مورد زندگی کدام شهید است؟
- ۲- شهید همت در چه شهری به دنیا آمد؟
- ۳- شهید همت بعد از پایان سربازی به چه کاری مشغول شد؟
- ۴- شما چگونه می‌توانید از زحمات شهدا تشکر کنید؟

خودآزمایی کتبی



- ۱- جمله را مانند نمونه تغییر دهید.
نمونه : تو خوب درس نمی‌خوانی. ← تو خوب درس می‌خوانی.

- تو موفق نمی‌شوی. ←
- تو به دیگران احترام نمی‌گذاری. ←

- ۲- کلمه‌ی مناسب را در جای خالی بنویسید.

خسته - فرمانده - معلم - خیبر

- شهید همت لشکر ۲۷ محمدرسول الله (ص) شد.
- شهید همت در عملیات به شهادت رسید.
- او پس از سربازی شد.
- حاج همت تازه از راه رسید و بود.

۳- هم معنی کلمه های زیر را بنویسید.

کنار :

عقیده :

فرصت :

مؤمن :

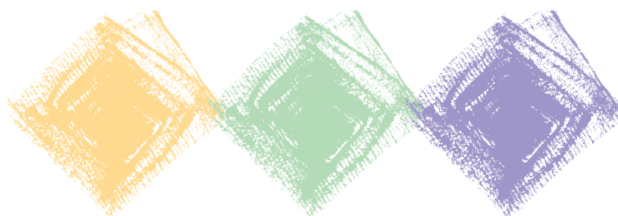
جاودانه :

همراه :

کار گروهی



در مورد شهدای شهر خود در کلاس گفت و گو کنید.



ای آزادی

روی دفترهایم،

روی میز تحریرم، روی درختان

روی ماسه، روی برف

نام تو را می نویسم

* * *

روی همه ی صفحه های خوانده شده

روی صفحه های سفید

روی سنگ و خون و کاغذ یا خاک

نام تو را می نویسم

* * *

روی همه ی تگه پاره های آسمان آبی

روی مرداب*

روی رودخانه، این ماه زنده

نام تو را می نویسم

* * *

من برای شناختن و نامیدن تو

پا به جهان گذاشته ام*

ای آزادی*

از شعر بلند «ای آزادی»

شاعر: پُل الوار (فرانسوی)

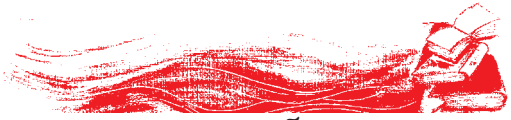
مترجم: محمد تقی غیائی



۶۸

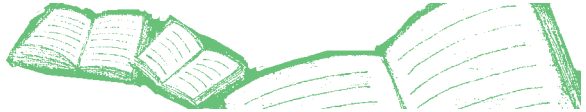


خودآزمایی شفاهی



- ۱- شاعر کلمه‌ی آزادی را روی چه چیزهایی نوشته است؟
- ۲- شاعر برای شناختن چه چیزی پا به جهان گذاشته است؟
- ۳- شاعر بر روی ماسه، برف و دفتر چه کلمه‌ای را نوشت؟
- ۴- شما در مورد آزادی چه می‌دانید؟

خودآزمایی کتبی



۱- به تصویرهای زیر نگاه کنید و برای هر کدام جمله‌ای مناسب بنویسید.



.....
.....
.....



.....
.....
.....

۲- مانند نمونه انجام دهید.

نمونه: آسمان ← آسمانِ آبی

گل‌های ←

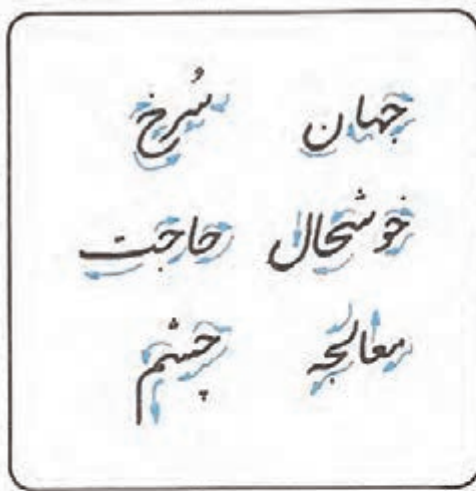
ماه ←

صفحه‌های ←

۳- درباره‌ی آزادی چند جمله بنویسید.

.....
.....
.....
.....

۴- نقطه چین‌ها را کامل کن.



جهان سرخ
خوشحال حاجت
معالجه چشم
پررنگ کن :

جهان سرخ جهان سرخ عالم چشم چشم ناخن حق حجت

مانند سرشت ، بنویس :

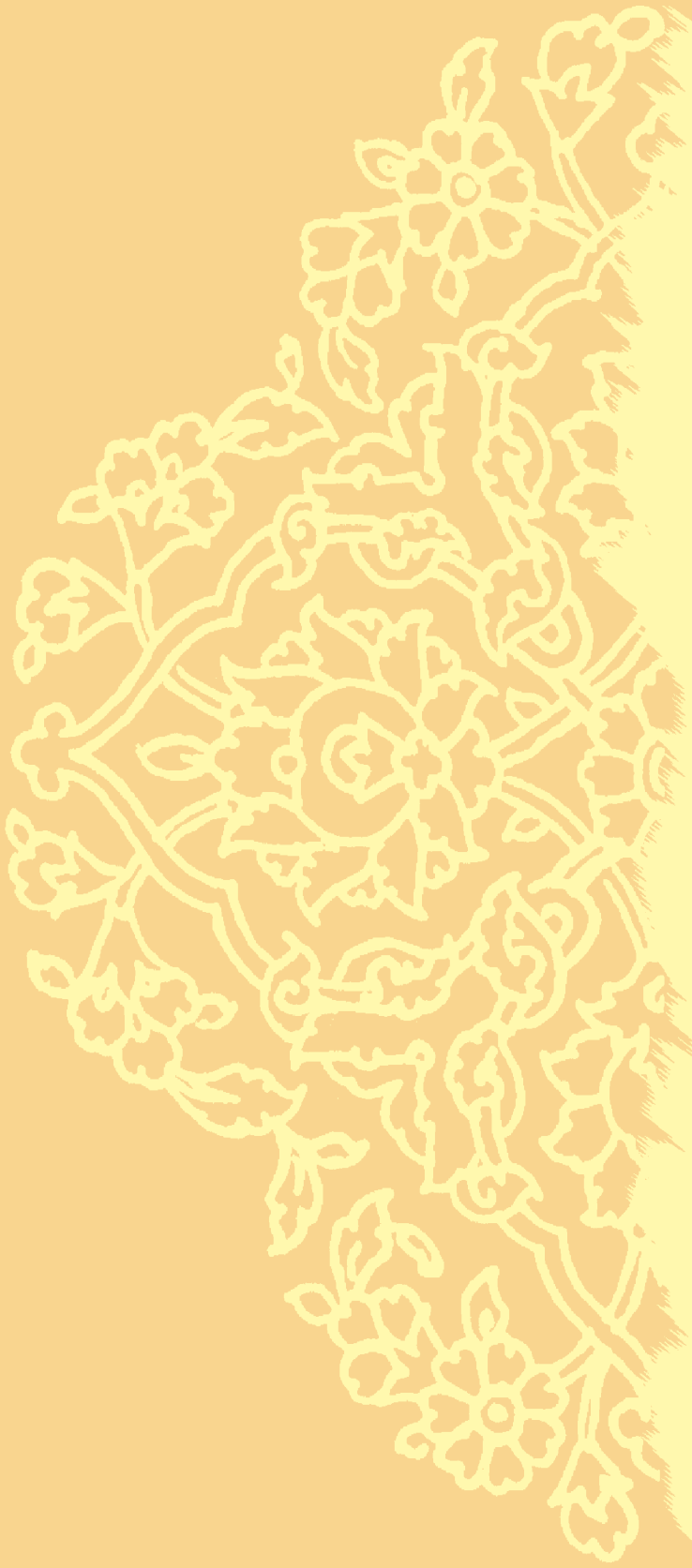
جهان سرخ خوشحال معالجه چشم چشم ناخن حق حجت

کار گروهی



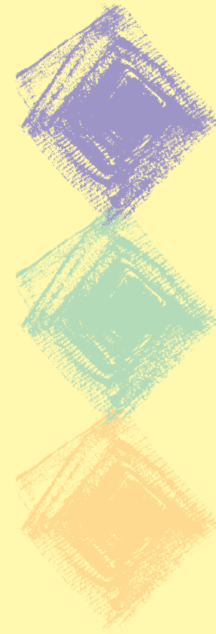
مردم ایران در زمان انقلاب اسلامی برای به دست آوردن آزادی چه کار کردند؟ در مورد آن با دوستانتان گفت و گو کنید.





فصل چہارم

ادبیات حماسی



ضحاک ماردوش (۱)

ضحاک با ترس از خواب بیدار شد و با خود گفت: «این چه خوابی بود که دیدم؟ فردا باید خواب گزاران* و بزرگان کشور را جمع کنم تا خوابم را تعبیر* کنند.»
فردای آن روز، تمام خواب گزاران در کاخ ضحاک جمع شدند. پادشاه روی تختش نشسته بود و می کوشید* نگرانی اش* را پنهان کند. او خوابش را این گونه* تعریف

کرد:

«خواب دیدم سه مرد
جنگ جو* به من حمله
کردند، کوچک ترین مبارز*
که به او فریدون می گفتند،
با گریزی* شبیه به کله‌ی



گاو به سرمن کوبید که من بر اثر آن گیج شدم و به زمین افتادم؛ آن گاه مرا با بندی چرمی بست و کشان کشان به طرف کوه دماوند برد.»

شاه ساکت شد و منتظر جواب ماند؛ ولی خواب گزاران فقط به همدیگر نگاه می کردند، هیچ کس جرأت* نداشت حرف بزند. تا این که ضحاک با خشم فریاد زد: «من جواب می خواهم!» یکی از خواب گزاران، در برابر شاه تعظیم* کرد و گفت: «اگر اجازه دهید من عرض* می کنم. تعبیر خوابتان این است که فردی به نام فریدون به دنیا خواهد آمد. او در برابر شما شورش* می کند و حکومت شما را سرنگون* می سازد.»

با شنیدن این سخنان، چشمان ضحاک سیاهی رفت و از روی تخت به زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به سربازانش دستور داد تا اگر کودکی با مشخصات فریدون به دنیا آمد، فوری* او را بکشند. چندین سال از آن ماجرا گذشت و



هنوز از فریدون خبری نبود. ضحاک در تمام این سال‌ها، حتی یک شب با آرامش نخوابید. او سعی می‌کرد با خوش‌گذرانی و تفریح از فکر و خیال بیرون بیاید.

ضحاک آشپز زبر دستی* داشت. او هر روز برایش غذاهای تازه و خوش‌مزه می‌پخت. یک روز آشپز نزد ضحاک آمد، تعظیم کرد و گفت: «من سال‌ها برای شما آشپزی کرده و در این مدت چیزی از شما نخواسته‌ام. اکنون از شما می‌خواهم تنها آرزوی مرا بر آورده کنید. می‌خواهم این افتخار را به من بدهید که شانه‌های شما را ببوسم.»

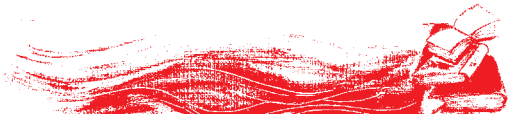
همین که آشپز شانه‌های او را بوسید، ناگهان ناپدید شد.* اما از محل بوسه‌های او، دو مار سیاه بیرون آمدند. شاه که خیلی ترسیده بود، دست‌ور داد فوراً* پزشکان را خبر کنند.

پزشکان چندین بار سرمارها را قطع کردند، اما هر بار به جای آن‌ها، مارهای دیگری بیرون آمدند. هریک از پزشکان روشی پیشنهاد می‌داد اما مشکل حل نمی‌شد. در این میان، پزشک ناشناسی نزد ضحاک آمد و به او گفت: «این مارها از محل بوسه‌ی ابلیس* بیرون آمده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را نابود کرد. خوراک آن‌ها مغز است. باید هر روز مغز سر دو جوان را به این مارها بدهید تا به پادشاه آسیبی نرسانند.»

از آن روز به بعد، هر روز مغز سر دو جوان را به مارها می‌دادند.

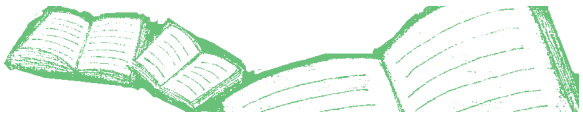


خود آزمایی شفاهی



- ۱- چرا ضحاک خواب گزاران و بزرگان کشور را جمع کرد؟
- ۲- آرزوی آشپز ضحاک چه بود؟
- ۳- پزشک ناشناس در مورد مارها به ضحاک چه گفت؟
- ۴- از این درس چه نتیجه ای می گیرید؟

خود آزمایی کتبی



۱- معنی کلمه های زیر را بنویسید.

سرنگون:

فرمانروایی:

جنگ جو:

خواب گزاران:

ناپدید:

شورش:

تعظیم:

تعبیر:

ابلیس:

۲- به کلمه های زیر «باز» اضافه کنید و با آن جمله بسازید.

- داشت ← بازداشت :
- یافت ← :
- گشت ← :
- پرداخت ← :
- باز

ضحاک ماردوش (۲)

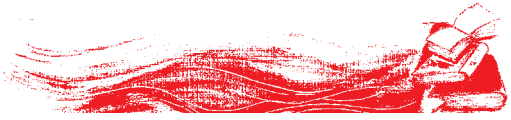
سالیان سال به همین ترتیب گذشت. جوانان زیادی کشته شدند و مغزشان خوراک مارها شد. یک روز ناگهان، فریاد مردی به گوش ضحاک رسید. این مرد عصبانی، توانسته بود خودش را به قصر شاه برساند. او کاوه‌ی آهنگر بود؛ آهنگری زحمت کش که ضحاک تمام فرزندانش را به خاطر مارها کشته و اکنون آخرین فرزندش را هم گرفته بود تا مغز او را برای مارها آماده کنند.

ضحاک که اصلاً انتظار چنین اعتراضی* را نداشت، دستور داد تا پسر کاوه را آزاد کنند. به دستور شاه کاوه باید در مقابل آزادی پسرش، برگه‌ای* را امضا می‌کرد که در آن نوشته بود «ضحاک پادشاهی عادل* است.» ولی کاوه نمی‌خواست شهادت* دروغ بدهد؛ بنابراین، برگه را پاره کرد و با خشم از کاخ بیرون رفت. کاوه پیش بند چرمی آهنگری‌اش را بر سرنیزه زد و از مردم خواست به نزد فریدون بروند تا به فرماندهی او با ضحاک مبارزه کنند. مردم که از ظلم و ستم ضحاک خسته شده بودند، دور کاوه جمع شدند و همراه او به دنبال فریدون رفتند. کاوه می‌دانست که فریدون سال‌ها قبل، دور از چشم مأموران شاه در روستایی دور به دنیا آمده و اکنون جوانی برومند* است. او می‌دانست که فریدون کجاست.

خواب ضحاک تعبیر شده بود! کاخ باشکوه او در برابر مردم، قدرت ایستادگی* نداشت. وقتی فریدون، ضحاک را دست و پا بسته و کشان‌کشان به حیاط کاخ آورد، صدای شادی و هیاهوی* مردم بلند شد. فریدون، ضحاک را به کوه البرز برد و در غاری* تنگ و تاریک، زندانی کرد.

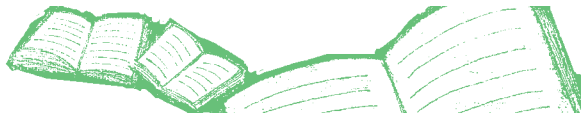


خودآزمایی شفاهی



- ۱- مردی که خود را به قصر شاه رساند چه کسی بود؟
- ۲- ضحاک در مقابل آزادی فرزند کاوه‌ی آهنگر از او چه خواست؟
- ۳- کاوه‌ی آهنگر وقتی پیش بند چرمی آهنگری‌اش را بر سر نیزه زد، از مردم چه خواست؟
- ۴- اگر کسی به شما ظلم کند، چه می‌کنید؟

خودآزمایی کتبی



- ۱- جمله‌های زیر را با کلمه‌های داده شده، مانند نمونه، تغییر دهید.

نمونه: امروز روز خوبی است. (دیروز)

دیروز روز خوبی بود.

امروز آسمان ابری است. (فردا)

.....

دیشب باران بارید. (امشب)

.....

۲- مرتب کنید.

ضحاک - هرشب - ادامه داشت - خواب‌های بد

.....

شهادت دروغ - نمی‌خواست - کاوه - بدهد

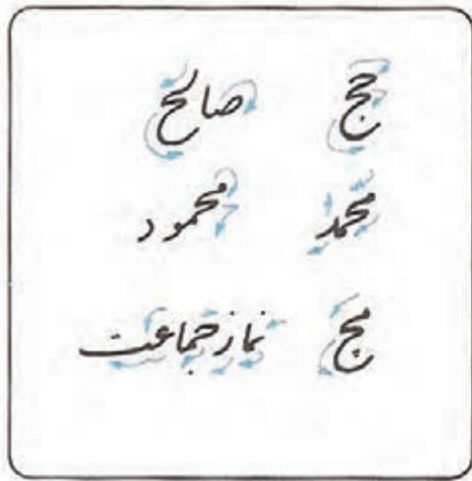
.....



۳- مانند نمونه، در جای خالی کلمه‌ی مناسب بنویسید.

جوینده	+گان	جوینده
-----		نوازنده
-----		فرزانه
-----		راننده
-----		آینده

۴- نقطه چین‌ها را کامل کن.



ماتد سرمشق بنویس :

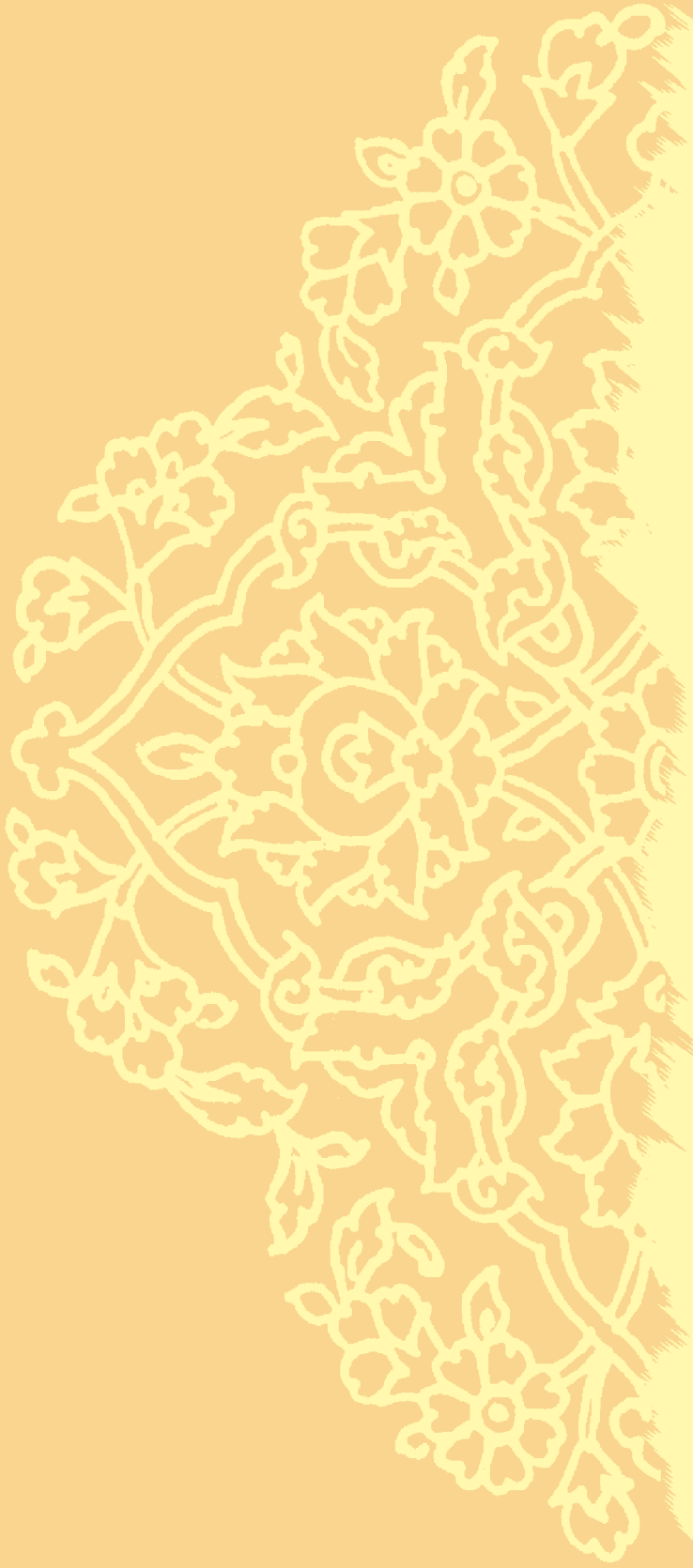
صحیح صحیح صحیح محمد احمد محمد خجالت دخالت مزاحم

کار گروهی



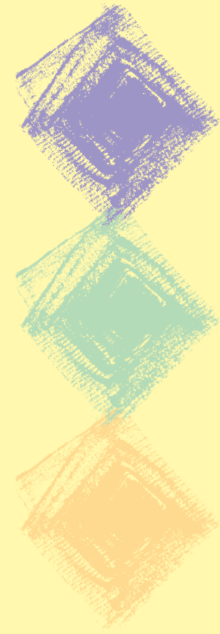
عکس مردی را که دو مار بر روی دوش‌های آن قرار گرفته است، نقاشی کنید. سپس در مورد نقاشی خود توضیح دهید.





فصل پنجم

ادبیات تعلیمی



روباه بی دست و پا

روزی، روزگاری مردی از صحرایی می گذشت که چشمش به روباهی بی دست و پا، اما چاق و چله* افتاد. مرد تعجب کرد و با خود گفت: «این روباه غذای خود را چه طور* به دست می آورد و زندگیش را چگونه می گذراند؟»

در این فکر بود که ناگهان شغالی، ترسان از راه رسید. به دنبالش، شیری می دوید. در مقابل چشمان مرد، شیر، شغال را گرفت، درید* و از گوشت او خورد تا سیر شد. بعد هم از آنجا رفت. روباه بی دست و پا، خود را جلو کشید و هرچه از لاشه*ی شغال مانده بود، خورد تا سیر شد.



مرد گفت: «من از قدرت و بخشش خداوند در حیرتم* که چه طور غذای این روباه بی دست و پا را رساند؟»

اتفاقاً روز بعد، مرد باز هم از آن جا گذشت که همان روباه را دید و ماجرای مثل روز گذشته اتفاق افتاد. روباه، باقی مانده‌ی غذای حیوان دیگری را خورد و سیر شد. مرد به فکر فرو رفت و با خود گفت: «خداوند آن قدر بخشنده و مهربان است که هیچ موجودی را گرسنه نمی‌گذارد. اگر من هم مثل این روباه گوشه‌ای بنشینم و منتظر لطف* خداوند بمانم، گرسنه نخواهم ماند.» پس به شهر بازگشت، دست از کار و تلاش کشید و در گوشه‌ای نشست و منتظر ماند تا خداوند غذایش را برساند.

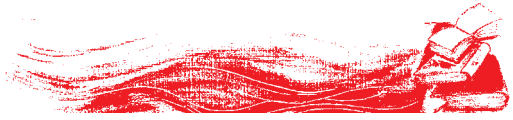
ساعت‌ها گذشت اما غذایی به او نرسید. مرد با خود گفت: «نباید از بخشش خدا ناامید شوم. بازهم منتظر می‌مانم.» اما انتظار او بی‌نتیجه بود. مردم از کنارش می‌گذشتند و چون می‌دیدند که او سالم و سر حال است، به او کمکی نمی‌کردند.

چند روز گذشت، مرد از گرسنگی لاغر و ضعیف* شد، چشم‌هایش را رو به آسمان گرفت و گفت: «خدایا! آیا من از آن روباه بی‌دست و پا کم‌ترم؟ تو او را گرسنه نگذاشتی اما چرا به من کمک نمی‌کنی؟ ناگهان انگار* کسی از درونش گفت: «ای مرد! تو سالم و قوی بودی می‌توانستی با کار و تلاش، غذایت را به دست بیاوری و از زور بازویت نان بخوری. تو می‌توانستی مثل همان شیری باشی که غذای خود را به دست می‌آورد و حتی تکه‌ای هم برای روباه محتاج* باقی

می‌گذارد. مرد از جا برخاست و به سراپای خود نگاه کرد. او هنوز صحیح و سالم بود؛ بنابراین، او تصمیم گرفت به دنبال کار برود و با تلاش خود لقمه‌ای نان به دست بیاورد. پس خدا را شکر کرد و به راه افتاد تا برای گذراندن زندگی خود زحمت بکشد و اگر توانست، به آن‌هایی هم که محتاج‌اند، کمک کند.

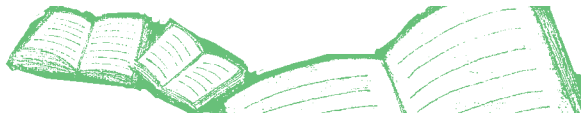


خودآزمایی شفاهی



- ۱- وقتی مرد روباه بی دست و پا را دید چه کار کرد؟
- ۲- چرا کسی به آن مرد کمک نکرد؟
- ۳- مرد پس از این که از گرسنگی لاغر و ضعیف شد، چه تصمیمی گرفت؟
- ۴- برای این که محتاج کسی نباشیم، چه کار باید بکنیم؟

خودآزمایی کتبی



۱- مانند نمونه انجام دهید.

نمونه: دختر+ک ← دخترک یعنی دختر کوچک

- پسر + ← یعنی
- شلوار + ← یعنی
- مرغ + ← یعنی

۲- مانند نمونه ترکیب کنید و با کلمه‌ی ساخته شده جمله بسازید.

گاه - مند - گار - زار - نورد

- نمونه: ورزش + گاه = ورزشگاه ← من امروز به ورزشگاه رفتم .
- کوه + = ←
- آموز + = ←
- هنر + = ←
- آموزش + = ←
- چمن + = ←

۳- جمله‌های زیر را مانند نمونه کامل کنید.

به کسی که می‌شنود، **شنونده** می‌گویند.

به کسی که می‌بیند، می‌گویند.

به کسی که می‌خواند، می‌گویند.

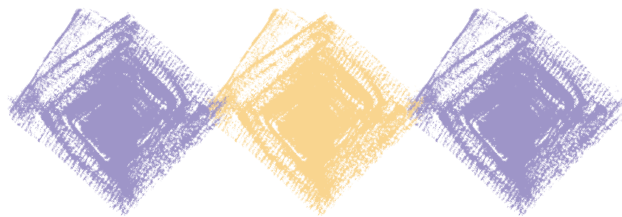
به کسی که می‌نویسد، می‌گویند.

به کسی که می‌گوید، می‌گویند.

کار گروهی



در مورد کارها و کمک‌هایی که به دیگران کرده‌اید و یا می‌خواهید انجام دهید، با دوستانتان گفت‌وگو کنید.




خواب حاکم*

در زمان‌های قدیم، حاکمی بر کشوری حکومت می‌کرد. او مردی بسیار دانا و مهربان بود و در فکر جمع آوری پول و ثروت نبود. حاکم به خوب سخن گفتن و با احترام رفتار کردن، بسیار اهمیت می‌داد. یک شب حاکم خوابی دید که او را نگران* کرد. او در خواب دیده بود که همگی دندان‌هایش افتاده است. صبح که بیدار شد، نتوانست مشغول کار شود؛ چون به یاد خوابش می‌افتاد و در فکر فرو می‌رفت.

خدمتکار* مثل هرروز صبحانه آورد و پیش روی حاکم گذاشت، اما حاکم صبحانه‌اش را نخورد خدمتکار نگران شد و به وزیر اطلاع داد*. وزیر با عجله طیب* را خبر کرد. وزیر و

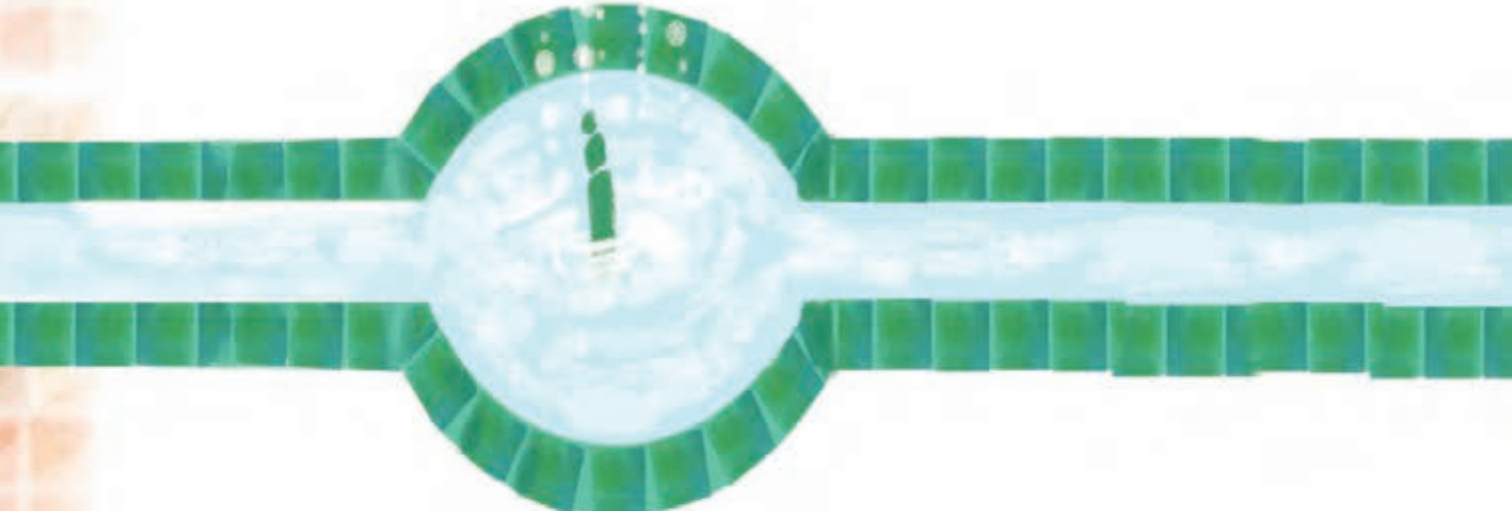






طیب به نزد حاکم رفتند. وزیر با نگرانی پرسید: «قربانت شوم! چه کسالتی* پیدا کرده‌اید؟» حاکم با تعجب به آن‌ها نگاه کرد و پرسید: «شما برای چه به این جا آمده‌اید؟» وزیر گفت: «به ما خبر دادند که شما ناخوش هستید.» حاکم گفت: «کدام ناخوشی؟ چه کسی چنین حرفی زده است؟» طیب گفت: «قربان، حالا اجازه دهید شما را معاینه کنم.» حاکم پذیرفت*. طیب پس از معاینه گفت: «حاکم به سلامت باد! شما هیچ گونه بیماری ندارید ولی به نظر می‌رسد که از چیزی نگرانید.» حاکم از تخت برخاست و گفت: «آفرین بر تو ای طیب، من نگرانم.» سپس خوابش را برای آن‌ها تعریف کرد و قرار شد که روز بعد، خواب گزاران* به نزد حاکم بیایند.

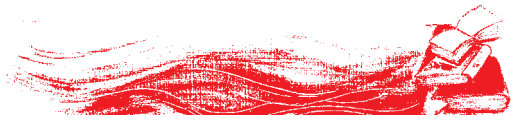
صبح روز بعد، دو خواب گزار نزد حاکم آمدند. حاکم خواب گزار اول را به اتاق دعوت* کرد. او مردی از کشور همسایه بود، در مورد خوبی‌های حاکم زیاد شنیده بود اما نمی‌دانست که حاکم چه قدر به خوب سخن گفتن اهمیت می‌دهد. وقتی وارد اتاق شد، به حاکم سلام کرد و جلو رفت. حاکم خوابش را تعریف کرد. خواب گزار گفت: «حاکم به سلامت باد! تعبیر خواب* شما این است که همه‌ی نزدیکانتان پیش از شما می‌میرند و غیر از خود شما کسی زنده نمی‌ماند.» با شنیدن این حرف، حاکم ناراحت شد اما هیچ نگفت. خواب گزار دوم را به اتاق دعوت کرد.



خواب گزار دوم پس از سلام، در کنار حاکم ایستاد و حاکم خواب خود را برای او نیز تعریف کرد. او گفت: «تعبیر خواب شما این است که عمری طولانی خواهید کرد حتی بیش‌تر از همه‌ی نزدیکانتان.» حاکم از این سخن خوش حال شد. سخن خواب گزار اول را به یاد آورد. تعبیر هر دو مثل هم بود اما اولی او را ناراحت و دومی او را خوش حال کرده بود. پس دستور داد تا خواب گزار اول را از قصر بیرون کنند و به دومی پاداش دهند.

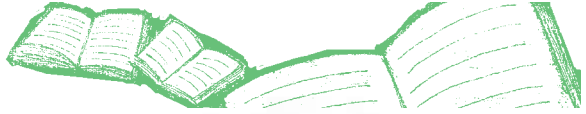


خودآزمایی شفاهی



- ۱- خواب حاکم چه بود؟
- ۲- خواب گزار اول خواب حاکم را چگونه تعبیر کرد؟
- ۳- خواب گزار دوم خواب حاکم را چگونه تعبیر کرد؟
- ۴- شما از این درس چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

خودآزمایی کتبی



۱- تصویرهای زیر را باهم مقایسه کنید و در مورد هر یک از آن‌ها چند جمله بنویسید.



.....

.....

۲- از متن درس جمله‌هایی را که نشانه‌های زیر را دارند، پیدا کنید و بنویسید.

؟ () :

.....

.....

.....

۳- مانند نمونه کامل کنید.

فرزانه ← فرزندگان	گیسو ← گیسوان	آشنا ← آشنایان
آزاده ←	بازو ←	دانا ←
راننده ←	ابرو ←	جنگجو ←

۴- نقطه چین ها را کامل کن.



دفاع اجتماع
ارمغان سریع
علی بعضی
پررنگ کن :

دفاع عهد اجتماع سعید ارمغان مُعماً بعضی علی عقل

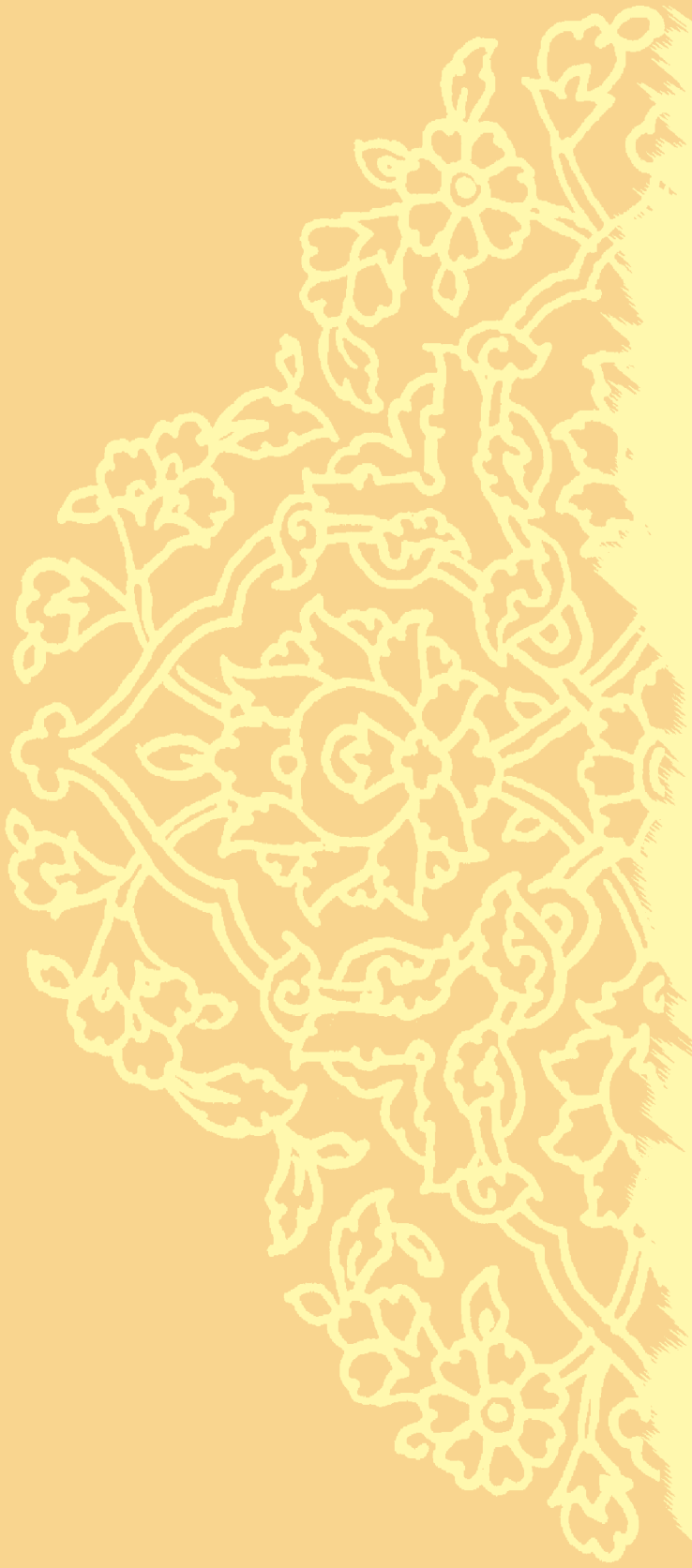
مانند سرمشق بنویس :

دفاع عهد اجتماع سعید ارمغان مُعماً بعضی علی عقل



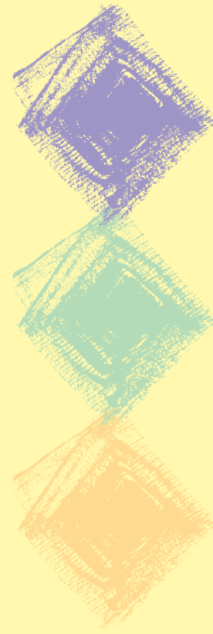
دانش آموزان به دو گروه تقسیم شوند. آن گروه که بیشترین جمله‌های مؤدبانه را بگویند، برنده می‌شوند.





فصل ششم

ادبیات جهان



پسر فداکار

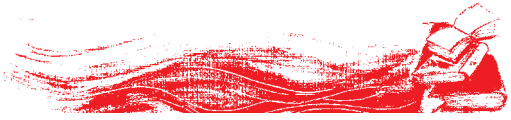
پترُس پسری کوچک و شجاع از کشور هلند بود. در هلند سدهای* زیادی وجود دارد. پدر پترُس نگهبان یکی از این سدها بود. او هر روز صبح از خانه خارج می شد و به سرکشی* سد می رفت. روزی پترُس از مادرش پرسید: «چرا پدرم هر روز باید از سد بازدید* کند؟» مادر گفت: «اگر این کار را نکند، ممکن است قطره ای آب از سوراخی بچکد؛ در این صورت، چیزی نخواهد گذشت که «اندک اندک* خیلی شود و قطره قطره سیلی» سوراخ کم کم بزرگ می شود و آب همه جا را می گیرد. بعد از آن، معلوم است که بر سر من و تو و همسایگان و اهل شهر چه خواهد آمد.» پترُس پرسید: «اگر رخنه ای* در سد پیدا شود و پدرم نباشد، چه کسی می تواند آن را ببندد؟» مادر به شوخی گفت: «پسرکی با انگشت خود.»

در یکی از روزهای نخستین بهار، مادر پترُس او را برای کاری به خانه ی یکی از دوستان که در دهکده ی نزدیک آن ها بود، فرستاد. پترُس در کنار سد راه می رفت و گاهی ابرهای سفید را که در آسمان حرکت می کردند، تماشا می کرد و گاهی چشم به درختان می دوخت که اندکی سبز شده بودند و از آمدن فصل بهار خبر می دادند. نزدیک غروب آفتاب بود و پترُس به خانه برمی گشت. هوا هر لحظه تاریک تر می شد. پترُس به نزدیکی سد رسید. ناگاه صدای چکیدن قطره های آب را شنید. به سد که نزدیک شد، دید سوراخی در سد پیدا شده است و آب قطره قطره از آن می چکد. بی درنگ* به یاد گفته ی مادرش افتاد که «اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی و آب همه جا را می گیرد.» نگاهی به دور و بر خود کرد، کسی را ندید. انگشت خود را در سوراخ فرو برد؛ دیگر آب نچکید. با خود گفت: «بزودی عابری* از این جا گذر خواهد کرد.* به او می گویم که به پدرم خبر دهد.» مدتی گذشت، کسی از آن جا عبور نکرد.* مه* همه جا را فرا گرفت. پرندگان به خواب رفتند. دست پترُس کم کم بی حس شد. اما پترُس جرأت نداشت* که انگشت خود را از سوراخ سد بیرون آورد. او فریاد کرد: «پدر جان، پدر جان زود بیا! اما جوابی نشنید.» با خود گفت: «تا جان در بدن دارم، دست بر نمی دارم. اگر دستم را از سوراخ سد بیرون بیاورم، آب همه جا را فرا می گیرد.*» ساعت ها گذشت. هنوز انگشت پترُس در سوراخ سد بود. پدر و مادر پترُس زیاد نگران* نبودند؛ زیرا فکر می کردند پسرشان شب را در دهکده مانده است. صبح زود، مثل همیشه، پدر پترُس به سرکشی سد رفت. هنوز راهی نرفته بود که از دور چشمش به طفلی* افتاد که بر سد تکیه زده بود. نزدیک رفت و پترُس را دید

که رنگش پریده و انگشت در سوراخ سد فرو برده است. پدر با تعجب پرسید: «پسرم این جا چه کار می‌کنی؟» پترس گفت: «پدر جان، جلوی آب را گرفته‌ام.» پدر سوراخ سد را بست. پسرش را بر دوش گرفت و به خانه برد. همسایگان که سرگذشت پترس را شنیدند، به پدر و مادر پترس به دلیل داشتن چنین فرزند شجاع و فداکاری آفرین گفتند.

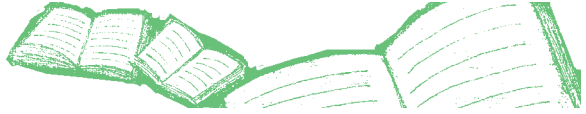


خودآزمایی شفاهی



- ۱- پترس اهل کدام کشور بود؟
- ۲- چرا پدر پترس هرروز به بازدید سد می رفت؟
- ۳- پترس چه کار شجاعانه ای انجام داد؟
- ۴- به نظر شما، اگر پترس این فداکاری را نمی کرد چه می شد؟

خودآزمایی کتبی



۱- برای هر تصویر جمله ای بنویسید.

.....
.....



.....
.....



.....
.....



۲- به نظر شما، زیباترین جمله‌ی درس کدام است؟ آن را بنویسید.

.....

۳- با شنیدن کلمه‌های زیر به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟

				آب
				کشور

۴- مخالف جمله‌های زیر را مانند نمونه بنویسید.

نمونه: من هر روز زود به مدرسه می‌روم. ← من هر روز دیر به مدرسه می‌روم.

- آن پیرمرد بسیار غمگین بود.
- امیر با عجله از خانه خارج شد.
- پترس سوراخ کوچکی در سد دید.



به جمله‌ی زیر توجه کنید :

«سالی که نکوست از بهارش پیداست» معنی این جمله : وقتی کسی کاری را خوب شروع کند، معلوم است که پایان خوبی هم دارد در این وقت می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست.
به این جمله «ضرب المثل» می‌گویند.

- حالا شما درباره‌ی ضرب المثل زیر با همدیگر بحث و گفت و گو کنید و معنی آن را بنویسید.

«اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی»



سه آرزو

در کلبه ی * کوچک و فقیرانه*، مرد هیزم شکنی با همسر خود زندگی می کرد. آن ها هیچ پولی نداشتند. یک روز صبح، مرد هیزم شکن به جنگل رفت تا چوب تهیه کند. او در راه با خود گفت: «خدای من، تمام روز کار می کنم اما بیش تر وقت ها من و همسرم گرسنه ایم و غذایی برای خوردن نداریم.» در همان لحظه* فرشته ای در برابر چشمان مرد هیزم شکن حاضر شد و گفت: «چیزهایی را که تو گفتی، شنیدم؛ برای همین، می خواهم به تو کمک کنم. از همین حالا می توانی سه آرزو بکنی. قول می دهم* هر سه آرزوی تو را بر آورده کنم.»

هیزم شکن با خوش حالی به طرف خانه دوید و ماجرا را برای همسرش تعریف کرد. همسر هیزم شکن که بسیار خوش حال شده بود، گفت: «بهتر است سر سفره، سه آرزوی خود را انتخاب کنیم.» او سفره را پهن کرد* و یک کاسه آش و مقداری نان خشک در سفره گذاشت. هیزم شکن گفت: «می توانیم پول زیادی آرزو کنیم ...» اما همسرش حرف او را قطع کرد* و گفت: «می توانیم خانه ی بزرگ و خوبی آرزو کنیم.» مرد خندید و گفت: «ما می توانیم ده فرزند داشته باشیم، پنج دختر و پنج پسر.» آن ها مشغول گفت و گو بودند. مرد کاسه ی آش خود را سر کشید و نگاهی به نان خشک انداخت و گفت: «ای کاش یک ماهی خیلی بزرگ در سفره ی ما بود.» هنوز حرفش تمام نشده بود که ماهی بسیار بزرگی در سفره حاضر شد. همسرش فریاد کشید: «مرد چه کار کردی؟ تو با خواستن این ماهی بزرگ، یکی از سه آرزو را انتخاب

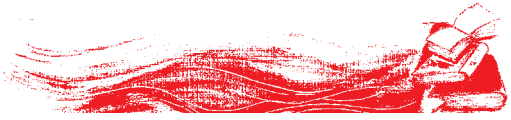




کردی. حالا فقط دو آرزو باقی مانده است. یک ماهی بزرگ برای تو مهم تر از یک خانه‌ی بزرگ، پول و ده فرزند است.» زن مرتب می‌گفت: «تقصیر* تو بود، تقصیر تو بود. ناگهان صبر هیزم شکن تمام شد و گفتم: «از حرف هایت خسته شدم، ای کاش این ماهی، نوک دماغت می‌چسبید! تا هیزم شکن این حرف را زد، ماهی بزرگ به نوک دماغ زن چسبید.» این بار زن با صدای بلندی شروع به شکایت کرد و گفت: «چه اشتباهی کردی! بار اول این ماهی بزرگ را آرزو کردی و این بار خواستی که ماهی به دماغ من آویزان شود. حالا فقط یک آرزو باقی مانده است.» هیزم شکن گفت: «با آرزوی سوم، می‌توانیم ثروت* زیادی بخواهیم.» زن گفت: «با این ماهی که از دماغم آویزان شده است، ثروت زیاد به چه درد من می‌خورد؟ همیشه باید یک پارچه‌ی بزرگ دور صورتم ببندم تا کسی آن را نبیند.» زن این حرف‌ها را گفت و اشک‌هایش سرازیر شد. هیزم شکن که از گریه‌ی همسرش ناراحت شده بود، گفت: «آرزو می‌کنم این ماهی از صورت تو بیفتد.» به این ترتیب سه آرزوی آن‌ها برآورده شد. اما آن‌ها نه تنها خانه، طلا، پول و فرزندى به دست نیاوردند، حتی یک ماهی هم برای خوردن نداشتند.



خودآزمایی شفاهی



- ۱- مرد هیزم شکن در راه چه کسی را دید؟
- ۲- فرشته به مرد هیزم شکن چه قوی داد؟
- ۳- آیا هیزم شکن و همسرش به آرزوهایشان رسیدند؟
- ۴- شما چه آرزو هایی دارید؟

خودآزمایی کتبی



۱- جدول را کامل کنید.

۵	۴	۳	۲	۱
رساندم.	به خانهاش	علی را	دیروز	من
رساند.	به مدرسه	دیروز
بردیم.	به سرعت	ما
.....	علی را	آرام آرام	حسین

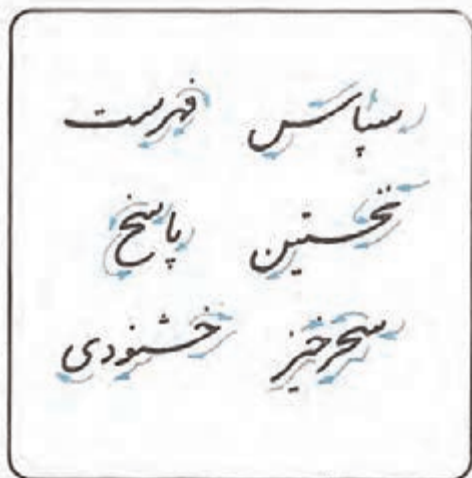
۲- نام دیگری برای درس انتخاب کنید.

۳- در مورد ضرب المثل زیر چند جمله بنویسید.
«هرکس که خربزه بخورد، پای لرزش هم می نشیند.»

.....

.....

۴- نقطه چین ها را کامل کن.



سپاس فخرت
تختین پامخ
سحر خیز خوشنودی
پررنگ کن :

داستان سپاس تختین فخرت پامخ سحر خیز خوشنودی

ماتد سرمشق، بنویس :

داستان سپاس تختین فخرت خوشنودی سحر خیز پامخ

کار گروهی



از کتابخانه‌ی مدرسه کتاب داستانی را به امانت بگیرید و خلاصه‌ی آن را بنویسید، سپس آن را در کلاس برای دوستانتان تعریف کنید.

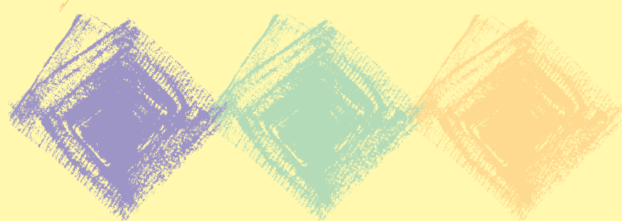
نیایش

خدایا، روزها آمدند و رفتند، روزهایی پر از زمزمه‌های* شیرین درس، پر از خنده‌ها و خاطره‌ها؛ خدایا، یک سال دیگر دانش اندوختیم* و درس زندگی آموختیم*.
 یک سال، پای درس معلّمان عزیزمان نشستیم و با خوبی‌ها و زیبایی‌ها بیش‌تر آشنا شدیم. ما را موفق کن تا از آموخته‌های خویش استفاده کنیم و قدردان معلّمان خود باشیم.
 خدایا، ما را یاری کن تا علم و عمل را با هم همراه کنیم، هرگز به دانسته‌هایمان مغرور* نشویم و در راه دانستن و فهمیدن لحظه‌ای از پا ننشینیم*.
 ای خدایی که به پیامبران کتاب دادی، تا انسان‌ها از آن راه و رسم زندگی، پاکی، و دوستی را بیاموزند، ما را در کسب خوبی و درستی و رسیدن به آینده‌ای بهتر و موفق‌تر یاری فرما*.
 خدایا، سال تحصیلی به پایان رسید اما راه دانش به پایان نرسیده است؛ دل و جان و اراده‌ی ما را برای ادامه‌ی این راه استوار گردان*.

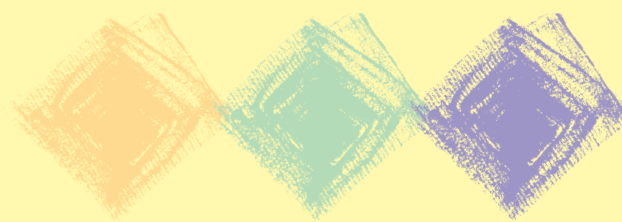
خدایا، چنان کن سرانجام کار*

توخشنود* باشی و ما رستگار*





**کلمه‌ها و
ترکیب‌های
جدید
هردرس**





درس اول: خدا
 دمی: لحظه ای
 صبحگاه: هنگام صبح، وقت صبح
 جوی: جست و جو کن
 پنهان: پنهان
 بُود: هست، باشد، بودن



درس دوم: بیمه
 اندوه: غم، ناراحتی
 خسارت: ضرر، زیان
 حوادث: حادثه، اتفاق
 بروز: اتفاق
 هزینه: مخارج، خرج‌ها



درس سوم: بهزیستی
 بازدید: دیدن
 معلول: کسی که دچار نقص جسمی و حرکتی باشد.
 غرفه: بالا خانه؛ اطاقی که بالای اطاق دیگر ساخته شود.
 تحت حمایت: زیر پوشش
 پوستر: عکس، تصویر
 همدلی: فهمیدن دیگران، درک کردن دیگران

خاص: مخصوص
 ویران شدن: خراب شدن
 تحمّل کردن: بردباری کردن، طاقت
 آوردن
 دلاور: شجاع

درس چهارم: خوزستان
 نخلستان: محلّ کاشت درختان خرما
 بندر: محلّ توقّف کشتی‌ها
 منابع: جمع منبع
 آرامگاه: محلّ آرمیدن
 تنومند: قوی، محکم



درس پنجم : یزد
 شور و شوق : علاقه
 مناطق : جمع منطقه
 بادگیر : راهی که برای جریان هوا در سقف یا
 میان دیوار اطاق درست کنند.
 قابل سکونت : شایسته‌ی زندگی
 خشت: آجر خام، آجر نپخته
 مصالح : آنچه برای ساختمان لازم است مانند
 سنگ ، چوب ، آجر و
 مقاومت می‌کند: ایستادگی می‌کند
 مهارت : ماهر بودن در کاری



درس ششم : سفره‌ی رنگی
 حاجی : کسی که خانه‌ی خدا را زیارت کرده
 باشد.
 هم رزم : هم نبرد
 بسیجی: مردم عادی که در جنگ شرکت
 می‌کنند.
 رزمنده : جنگ جو
 تأمین : فراهم
 مخارج : خرجی
 عقاید: عقیده ، نظر
 فرصت : وقت
 شهید : کسی که در راه خدا کشته شود
 جبهه : محلّ جنگ
 جوانمرد : بخشنده
 از خود گذشتگی : فداکاری
 جاودانه : همیشگی



درس هفتم : ای آزادی
مرداب : جایی که آب در آن ساکن باشد.
پا به جهان گذاشتن: به دنیا آمدن
آزادی : رهایی

درس هشتم : ضحاک مار دوش (۱)
خواب گزار : کسی که خواب را تعبیر
می کند.

تعبیر کنند: معنی کنند

می کوشید : تلاش می کرد.

نگرانی : ناراحتی

این گونه : به این صورت

جنگ جو: کسی که می جنگد.

مبارز : جنگ جو

گرز: نوعی وسیله ی جنگی که از چوب یا
آهن ساخته می شود و سر آن بیضی شکل یا
گلوله مانند است.

جرأت : پردلی ، دلیر شدن

تعظیم کردن : دولا شدن

عرض کردن : بیان کردن

شورش کردن: قیام کردن

سرنگون ساختن : از بین بردن

فوری : خیلی زود

زبردست : ماهر

ناپدید شدن : گم شدن ، پنهان شدن

فوراً: خیلی زود

ابلیس : شیطان





درس نهم : ضحاک مار دوش (۲)
 اعتراض کردن : مخالفت کردن
 برگه : کاغذ
 عادل : کسی که طالب حق باشد.
 شهادت : بیان کردن ، گواهی دادن
 برومند : خرم و شاداب
 ایستادگی : مقاومت
 هیاهو : داد و فریاد
 غار : شکاف بزرگ و عمیق در کوه یا زمین



درس دهم : رو باه بی دست و پا
 چاق و چله : تنومند ، تندرست
 چه طور : چگونه
 درید : پاره کرد
 لاشه : جسد حیوان مرده
 در حیرتم : در تعجبم
 لطف : مهربانی
 ضعیف : ناتوان
 انگار : مثل این که
 محتاج : نیازمند



درس یازدهم: خواب حاکم
 حاکم : پادشاه
 نگران : ناراحت
 خدمتکار : کسی که در جایی کار می کند.
 اطلاع دادن : خبر دادن
 طبیب : دکتر، پزشک
 کسالت: بیماری
 پذیرفتن : قبول کردن
 خواب گزار: کسی که خواب را تعبیر می کند.
 دعوت کردن : پذیرفتن
 تعبیر خواب : معنی خواب



گذر کردن: عبور کردن ، رد شدن
عبور نکرد : رد نشد، نرفت
مه : ابر نزدیک به زمین
جرأت نداشت: دلیر نبود، می ترسید
فرا می گیرد : پر می کند
نگران : ناراحت
طفل : کودک

درس دوازدهم : پسر فداکار
سد : جایی که آب پشت آن جمع می شود.
سرکشی : بازدید کردن، دیدن
بازدید: دیدن کردن
اندک اندک : کم کم
رخنه : سوراخ
بی درنگ : فوراً ، خیلی زود
عابر: رهگذر؛ کسی که از جایی رد می شود.



سیزدهم : سه آرزو
کلبه : خانه ی کوچک
فقیر : بی چیز
همان لحظه : همان موقع، همان وقت
قول می دهم : به حرف خود عمل می کنم
پهن کرد: باز کرد
تقصیر : کوتاهی کردن، در کاری کوتاهی و
سستی و خطا کردن
ثروت : مال ، سرمایه ، پول زیاد



درس چهاردهم : نیایش
زمزمه : زیر لب سخن گفتن
اندوختن : جمع کردن
آموختن: یاد گرفتن
مغرور : خود خواه
از پا نشینیم: بیکار نباشیم، حرکت کنیم
یاری فرما : کمک کن
استوار گردان : محکم کن
سرانجام کار : آخر کار
خشنود : خوشحال
رستگار : آزاد ، رها ، آسوده